



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۱۹	تاریخ	۱۴۰۳/۰۷/۲۹
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	بررسی اصل حجیت خبر واحد				
عنوان ۳	ادله قائلین حجیت خبر واحد				
عنوان ۴	نوع اول: استدلال به کتاب				
عنوان ۵	استدلال به آیه نبأ				
عنوان ۶	روش دوم: استدلال به مفهوم وصف				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

مرور و تکمیل درس گذشته

بیان استاد شهید علیه السلام در جمع بندی اعتراضاتی که بر استدلال به مفهوم شرط در آیه نبأ فرمودند را بیان کردیم و در آخر هم متمم البحثی در رابطه با تفاوت بین قضیه حقیقیه و قضیه خارجییه بیان شد و حاصل حرفی که ما در این تفاوت داریم، این است که دو گونه فارق بین قضیه حقیقیه و قضیه خارجییه وجود دارد با توجه به دو نگاه متفاوت.

فلسفی، به معنای قضایا از ناحیه وجود و ماهیت نظر دارد؛ و مراد از فلسفی، فلسفی اولی است که درباره احکام وجود من حیث هو وجود بحث می کند؛ در مقابل علوم دیگر که درباره احکام الوجود لا من حیث هو وجود، بلکه من حیث خاصی بحث می کنند. موضوع بحث فلسفی، وجود من حیث وجود است؛ لذا هنگامی که در قضایا بحث می کند، از همین زاویه به قضیه می نگرد که قضیه، چه نوع از احکام وجود را بیان می کند. از این رو، با نگاه فلسفی، این تقسیمی که به بو علی علیه السلام نسبت داده شده، تقسیم درستی است. بنابر این تقسیم، اگر محمول قضیه، محمول ماهیت بما هی ماهیت باشد، قضیه حقیقیه است و اگر محمول، محمول موضوع بما هو موجود باشد، قضیه خارجییه است.

اصولی، کاری با احکام وجود من حیث وجود ندارد؛ بلکه یک بخش از کار اصولی، دسترسی به مراد متکلم، از لفظ اوست. گفته ایم که مباحث الفاظ اصول، فرق اساسی با مباحث لغوی دارد و این فرمایشی که برخی از اکابر گفته اند که «مباحث الفاظ اصول، همان مباحث لغوی است و از این جهت که در لغت بحث نشده و در مقدمات استنباط به کار گرفته می شود، در اصول از آنها بحث کرده اند»، فرمایش صائبی نیست؛ بلکه مباحث الفاظ اصول، ماهیتاً با مباحث لغوی و ادبی متفاوت است. به صورت خلاصه، تفاوت آنها در این است که مباحث لغوی و ادبی، در مورد قوانین صحت کلام و تعبیر بحث

می‌کنند؛ درحالی که اصولی، در رابطه با قوانین صحت فهم مراد از کلام متکلم بحث می‌کند. از این جهت که اصولی، با چنین فنی سروکار دارد، لذا قضایا را بر این اساس تقسیم می‌کند. از این رو مرحوم میرزای نائینی رحمته الله علیه قضایا را چنین تقسیم کرده‌اند که اگر موضوع قضیه، مقدر الوجود باشد، قضیه حقیقیه است؛ اما اگر موضوع قضیه، محقق الوجود باشد - چه محقق الوجود بالفعل و چه محقق الوجود ماضی یا استقبالی -، قضیه خارجیّه است. البته گفتیم این تقسیم، با تقسیم حاجی سبزواری رحمته الله علیه در منظومه متفاوت است. این تقسیم میرزا نیز تقسیم درستی است که در نگاه اصولی شکل می‌گیرد.

از این دو نوع تفرقه‌ای که بین این دو نوع قضیه وجود دارد، یک نتیجه‌ای گرفتیم و گفتیم اگر بخواهیم با نگاه فلسفی به قضایا نگاه کنیم، کل قضایای مسوره (قضایایی که دارای سور باشد؛ مانند «کل انسان حیوان»، «کل انسان ضاحک» و «بعض الانسان عالم») چه سور، سور کل باشد و چه سور بعض باشد، از قضایای خارجه است. لذا بر فرمایشی که استاد شهید رحمته الله علیه فرمودند «قضیه کلیه حقیقیه مانند «کل انسان حیوان» عکس ندارد به این دلیل که عکس آن که سالبه جزئیه است، همیشه قضیه خارجیّه است و قضیه خارجیّه، نمی‌تواند عکس قضیه حقیقیه باشد»، نقدی داشتیم و گفتیم با این تعریفی که شما می‌فرمایید، هم اصل و هم عکس، قضیه خارجیّه است؛ یعنی «کل انسان حیوان» هم با نگاه فلسفی، قضیه خارجیّه است و اصلاً عکس مستوی و عکس نقیض و امثال اینها که به قضایا گفته می‌شود، با نگاه فلسفی به قضیه نگاه می‌شود؛ نه با نگاه اصولی؛ لذا اساساً کل عکوس در منطق، مربوط به قضایای خارجیّه است؛ یعنی قضایایی که محمول، بر موضوع به لحاظ اینکه موضوع مقید به وجود است بار شده است؛ یعنی بر ماهیت مقید بر وجود بار شده است؛ نه بر ماهیت صرف.

جمع بندی استدلال به مفهوم شرط

حاصل جمع بندی بحث ما در استدلال به مفهوم شرط در آیه نبأ برای اثبات حجیت خبر واحد، این شد که قضایای شرطیه و حتی حملیه‌ای وجود دارند که بر اساس یک قضیه مفروض دیگر، بار می‌شوند؛ بدین صورت که ابتدا یک قضیه‌ای فرض می‌شود و بر اساس آن، قضیه دیگری بر آن بار می‌شود. این نوع از قضایا که در قضایای شرطیه، می‌توان از آن به قضایای شرطیه مزدوجه یا قضایای شرطیه مرکبه تعبیر کرد، قضایایی هستند که ابتدا یک شرط بیان می‌شود و سپس بر اساس آن شرط، یک قضیه شرطیه بنا می‌شود؛ مثال آن نیز در آیه کریمه «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»^۱ بیان کردیم و گفتیم این عبارت، فرض قضیه است و بعد که می‌گوید «وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا» قضیه شرطیه‌ای است که بر مبنای آن قضیه مفروض ابتدایی بنا شده است؛ یعنی این طور نیست که این «وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا» یک قاعده کلی باشد و هر وقت مکلف جنب شد، باید غسل کند؛ بلکه «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ» مفروض است و بر این مفروض، «وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا» است.

به عقیده ما در آیه نبأ نیز یک قضیه مفروضه وجود دارد و بر اساس آن، قضیه شرطیه دیگری در آیه شکل گرفته است. «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ»^۲، قضیه مفروضه است و قضیه شرطیه دیگری بر این مفروض بار شده که البته شرط این قضیه شرطیه، مقدر

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا...» ای

کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که به نماز می‌ایستید، صورت و دستها را تا آرنج بشویید! و سر و پاها را تا مفاصل [= برآمدگی پشت پا] مسح کنید!

و اگر جنب باشید، خود را بشویید (و غسل کنید) ...». سورة مائده: ۶.

۲. سورة حجرات: ۶.

است و آن عبارت است «ان اردتم العمل به» است که در این صورت، «فتبینوا». «ان اردتم العمل به فتبینوا» قضیه شرطیه اصلی در آیه است که بر مفروض «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ» بار شده است. قرائن مختلفی در آیه بر این مطلب دلالت می‌کند که چنین شرط مقدری در آیه وجود دارد.

در نتیجه، معنای آیه چنین می‌شود «ان جائکم فاسق بنبا فان اردتم العمل به فتبینوا»؛ به همین دلیل، «ان جائکم عادل بنبا»، از مفروض این آیه خارج است؛ زیرا آن فرضی که این آیه بر مبنای آن فرض، حکم را بیان می‌کند، «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ» است؛ لذا مفهوم این می‌شود که اگر نخواستید به خبر فاسق عمل کنید، نیاز نیست تبیین کنید؛ حتی اگر «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ» بود.

لا اقل چهار قرینه در آیه وجود دارد که دلالت دارد بر اینکه «ان اردتم العمل بخبر الفاسق» شرط است: اول اینکه معنا ندارد که بدون آن شرط مقدر، گفته شود «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»؛ یعنی هر وقت خبر فاسقی شنیدید، تبیین کنید! زیرا هنگامی که اراده عمل وجود نداشته باشد، چرا باید تبیین انجام داد؟ در این فضای مجازی شاید روزانه هزاران خبر فاسق وجود داشته باشد که اگر بنا باشد از هر خبر فاسقی تبیین کنیم، باید تمام کارهای خود را رها کنیم و از خبرهای فاسق تبیین کنیم. از این رو معلوم است که این تبیین، تبیین از خبر فاسق بما هو خبر فاسق نیست؛ بلکه تبیین برای عمل است؛ یعنی اگر بنا به عمل دارید، تبیین لازم است. بنابراین خود «فَتَبَيَّنُوا» و دستور به تحقیق و کشف علم، نشان می‌دهد که مراد، در صورت اراده عمل است. قرینه دیگر، «أَنْ تُصَيِّبُوا قَوْمًا جَاهِلًا» است؛ زیرا اصابه قوم، در فرض عمل به خبر است؛ و الا به صرف رسیدن خبر فاسق بدون قصد عمل، اصابه ای بر آن مترتب نمی‌شود؛ بلکه اگر بدون تبیین، به خبر فاسق عمل شود، آن وقت ممکن است از روی جهالت، اصابه قوم صورت گیرد. قرینه سوم، عبارت «عَلَى مَا فَعَلْتُمْ» است که دلالت بر فعل و عمل دارد و قرینه چهارم، «فَادْمِغْ» است؛ زیرا هنگامی ندم بر اخبار فاسق مترتب می‌شود که بدون تبیین، بر آن عمل شود.

تمام این قرائن، بر این امر دلالت دارند که در اینجا، شرط مقدری وجود دارد. این از بدائع ادبی و نقاط جمال قرآن کریم است که در بسیاری از موارد، جمل یا مطالب معلومه را حذف می‌کند. موارد فراوانی در قرآن برای این امر وجود دارد که در جلسات گذشته، نمونه آن را در گذشته، بیان کردیم. نمونه دیگر آن، در رابطه با مؤمن سوره یس که می‌فرماید:

«وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ * اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ * ... إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ»^۱

و مردی [با ایمان] از دورترین نقطه شهر با شتاب فرا رسید، گفت: «ای قوم من! از فرستادگان [خدا] پیروی کنید! * از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند * ... من به پروردگارتان ایمان آوردم؛ پس به سخنان من گوش فرا دهید!»

پس از این آیات، قرآن می‌فرماید:

«قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ»^۲

۱. سوره یس: ۲۰ - ۲۵.

۲. همان: ۲۶ و ۲۷.

به او گفته شد: «وارد بهشت شو!» گفت: «ای کاش قوم من می دانستند * که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است!»

دیگر چیزی در این میان نیامده است؛ و آن اینکه بر سر این شخص، چه اتفاقی افتاد که منتقل شد به آخرت و در آنجا این چنین گفته است. در حالی که ورود به بهشت و جمله «بِمَا غَفَرْتُ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ» برای بعد از فوت اوست. قوم او، این شخص را زدند و او را به قتل رساندند و بعد او که به حیات آخرت منتقل شد، این جمله را گفته است؛ اما قرآن کریم، این بین را مطرح نکرده است؛ هم به دلیل اینکه معلوم است که چه اتفاقی می افتد و هم اینکه خداوند می خواهد نشان دهد که در مقیاس کارهای الهی، اینکه این شخص را زدند و کشتند و از دنیا رفت، مهم نیست و این، یک انتقال است؛ مهم برای قرآن، «بِمَا غَفَرْتُ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ» است. این گونه حذف ها و این گونه گذشت ها از برخی مطالب، در قرآن کریم، بسیار تکرار شده است.

[در پاسخ به پرسش یکی از شاگردان:] در روایات، تصریح دارد به این معنا که عمل قلبی نیز عمل است؛ یعنی عقد القلب نیز عمل است. در روایت می فرماید که عمل صالح، سه مرحله دارد: عمل قلبی، عمل لسانی و ارکانی. اینها عمل جوانحی هستند. در بحث فقه فرهنگ - که جلد اول آن آماده چاپ است - بخش مهمی از فقه فرهنگ خرد، مربوط به فقه باورهاست و گفتیم دو نوع باور وجود دارد: باور تصدیقی و باور تسلیمی. تصدیق، اختیاری نیست و نتیجه علم به دلیل است؛ یعنی اگر برای کسی علم به دلیل حاصل شد، قطعاً علم به مدلول پیدا می کند؛ اگرچه آن را به زبان انکار کند؛ اما باور تسلیمی، عمل است و اختیاری هم هست.

[در پاسخ به پرسش یکی از شاگردان:] برای تصدیق، تبیین لازم نیست، چون اختیاری نیست و اصلاً تحت امر نمی آید؛ بلکه تبیین، برای عقد القلب است؛ برای آن ایمانی است که در آیات و روایات، از آن به تسلیم تعبیر شده است؛ مانند آنجا که می فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِماً﴾^۱

به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند.

آن ایمانی که عمل است، ایمان تسلیمی است و لذا آیه می فرماید اگر بخواهید به یک خبر فاسقی تسلیم شوید یعنی آن را قبول کنید و بر آن ترتیب اثر دهید، نیاز به تبیین است.

بنابراین نتیجه ای که از بحث گذشته گرفتیم، این است که مفهوم شرط، در آیه نبأ، ربطی به خبر عادل ندارد و فرض آیه، «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ» است و بعد، قضیه شرطیه دیگری بر اساس این فرض، در آیه وجود دارد و آن این است که «ان اردتم العمل به فتبینوا». اگر این جمله دارای مفهوم باشد، مفهومش چنین است: «ان لم تریدوا العمل به فلا تبینوا» و این جمله، ربطی به خبر عادل ندارد.

این از نتیجه استدلال به مفهوم شرط در آیه نبأ.

روش دوم: استدلال به مفهوم وصف

دومین منهج در استدلال به آیه نبأ برای اثبات حجیت خبر عادل، استدلال به مفهوم وصف است. گفته می شود آیه می فرماید: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»، مفهوم این آیه چنین خواهد بود: «ان جائکم عادل نبأ فلا تبينوا»؛ زیرا «فاسق» در این آیه، وصفی است که موصوف آن در آیه ذکر نشده است؛ مانند این است که بگویند «ان جائکم رجل فاسق» بنبأ فتبينوا عن خبره» که اگر «ان جائکم رجل» بود، اما فاسق نبود، بلکه عادل بود، دیگر تبین لازم نیست؛ در نتیجه گفته می شود که آیه، دلالت بر حجیت خبر واحد می کند؛ زیرا «لا تبينوا»، یعنی بدون تبین به قول عادل عمل کنید و این، به معنای حجیت است.

نقد استدلال به مفهوم وصف

چند اشکال به استدلال به مفهوم وصف در آیه وجود دارد.

اشکال اول

اولین اشکال، اشکال مبنایی است؛ یعنی اشکالی است که متعلق به اصل پذیرش یا عدم پذیرش مفهوم وصف است. به نظر ما، اساساً وصف، دلالت بر مفهوم ندارد؛ نه در این آیه و نه در موارد دیگر. به عبارت دیگر، قید وصفی، بر انتفای حکم با انتفای وصف، دلالت ندارد.

در مفهوم شرط، اگر حکمی که روی موضوع رفته است، مقید به شرط شده باشد، این بحث پیش می آید که اگر آن شرط منتفی شد، این حکم هم از این موضوع منتفی می شود یا خیر؟ اما در مفهوم وصف، حکمی روی موضوع رفته است و این موضوع، مقید به وصف یا قید شده است؛ لذا با قید شرط متفاوت است. شرط در جمله شرطیه، قید نسبت حکمیه در قضیه جزاء است؛ یعنی رفتن حکم روی جزاء در قضیه شرطیه، مقید به شرط است که البته گاهی از آن به تقیید حکم تعبیر می کنند که اصح و ادق این است که بگوییم شرط، قید نسبت حکمیه است؛ نه نسبت ذات الحکم بما هو الحکم. در «ان جائک الرجل اکرمه»، وجوب اکرام رجل، مقید به شرط است. این می شود مفهوم شرط.

در قید وصفی، نسبت حکمیه به قید وصفی مقید نشده است؛ بلکه قید وصفی، قید موضوع است؛ مثلاً در «اکرم الرجل العالم»، قید رجل است؛ نه قید حمل وجوب اکرام بر عالم. به این دلیل، وصف، دلالت بر مفهوم ندارد؛ زیرا افاده مفهوم در هر قیدی، دو رکن دارد: رکن اول این است که قید، علت رفتن حکم روی موضوع باشد؛ در این صورت است که اگر این علت منتفی شد، حکم از روی موضوع منتفی می شود. رکن دوم اینکه این علت، علت منحصربه باشد؛ یعنی تنها علت رفتن حکم، به روی موضوع باشد؛ اگر چنین بود، در صورتی که این قید منتفی شود، حکم نیز منتفی خواهد شد؛ زیرا این قید، علت منحصربه رفتن این حکم به روی این موضوع است.

در شرط، گفته شد که ظهور قضیه شرطیه - حال یا ظهور ادات یا ظهور هیئت - در علت انحصاریه است و اگر این علت انحصاریه وجود نداشته باشد، افاده مفهوم نمی کند. اما وصف، افاده علیت انحصاریه نمی کند؛ لذا مفهوم ندارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين